

سیاست‌های فرهنگی، آموزشی، و ارتباطی، و اصلاح خط فارسی

عبدالحسین آذرنگ^۱



درآمد

سردبیر محترم نامه پارسی موضوع سخن خود را در شماره گذشته (س ۹، ش ۲، تابستان ۱۳۸۳) خط فارسی قرار داده و به کاستی‌ها و مشکلات آن گذرا اشاره کرده و چند پیشنهاد نیز برای اصلاح آن ارائه داده است. مطمئناً هر بحثی در این باره که حتی ذره‌ای از بار دشواری‌های این خط سبک کند مغتنم است، اما با توجه به جنبه‌های مرتبط با خط، که به عمده‌ترین آنها اشاره می‌کنم، هرگونه اقدام اصلاحی در خط، ولو اصلاحی کوچک، بدون تجدیدنظر در سیاست‌های فرهنگی، آموزشی و ارتباطی میسر نیست؛ هر چند که درنگ در اصلاح، می‌تواند به حال زبان فارسی و فرهنگ ایرانی زیانبار باشد. برای پیشگیری از ایجاد سوء تفاهم، مایلیم همین جا به صراحت تأکید کنم که این بنده به هیچ روی با تغییر خط موافق

۱. نویسنده، پژوهشگر، عضو هیئت علمی دانشنامه ایران.

نیست، زیرا زبان‌های جبران‌ناپذیری که از تغییر آن در چند کشور به بار آمده است، شاهدی است به قدر کافی گویا که عمل نابخردانه تغییر خط، آن هم به سودای توسعه و پیشرفت، چه فجایع فرهنگی جبران‌ناپذیری می‌تواند به بار آورد. پس سخن در این جا در باب تغییر خط نیست، بلکه در اصلاح و تکمیل آن است، آن هم به قصد تسهیل آموزش و ارتباطات.

برای ورود به این مطلب، پیش از هر چیز از میان برداشتن توهمات و آزاد ساختن ذهن‌ها از پیشداوری‌ها ضرورت دارد. پیوندی که روزگاری میان تجددخواهی و تغییر یا اصلاح خط برقرار می‌ساختند، و گاه نیز تجددخواهی را با غرب‌زدگی یا غربی‌شدن یکی می‌انگاشتند، اکنون دیگر نزد اهل تحلیل اعتباری ندارد. حالا دیگر کسی نمی‌تواند اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در عرصه‌های فرهنگی و آموزشی را با برچسب‌های از مصرف افتاده‌ای چون «غرب‌زدگی»، «تقلید از روش‌های بیگانه» و مانند آن، محکوم کند. تحولاتی که در یک قرن اخیر، یعنی از انقلاب مشروطه ایران، مصادف با سال‌های آغازین سده بیستم میلادی، اوضاع درونی کشور ما را از جنبه‌های مختلف دگرگون ساخت، بازاندیشی در مباحث فرهنگی و آموزشی و از جمله خط فارسی را ایجاب می‌کند. نسبت دادن این تحولات درونی به عامل‌هایی جز انگیزش‌های درونی جامعه، خطایی بود که سالیان سال از خودباختگی و شیفتگی به غیر سرچشمه می‌گرفت. در هر حال ضرورت‌های این بازاندیشی را در پیوند با نکته‌های زیر شاید دقیق‌تر بتوان دید:

سوادآموزی

ریشه کن کردن بی‌سوادی در محدوده‌ای زمانی که به لحاظ امکاناتمان و تحولات جهانی قرارداد می‌کنیم، در صدر اولویت برنامه‌های فرهنگی و آموزشی قرار می‌گیرد. برنامه‌ریزان و آینده‌نگران هشدار می‌دهند که نداشتن سواد رایانه‌ای (یعنی ناتوانی در کار کردن با رایانه) پیامدهای ناگواری به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه در بردارد، و اگر این کشورها نتوانند به دانش فنی کاربرد رایانه مجهز شوند، فاصله‌های آنها از هر حیث تشدید می‌شود. پایه سواد رایانه‌ای، سواد خواندن و نوشتن است و پایه این هم خط است. رابطه میان سوادآموزی بزرگسالان و خط، موضوع پژوهشی مهمی است که به آن وارد نمی‌شوم. کارهای درخور توجهی هم در این زمینه صورت گرفته است که پژوهندگان علاقه‌مند می‌توانند به آنها رجوع کنند. تنها نکته‌ای که در این باب بر آن تأکید می‌ورزم، همانا عامل

زمان، سرعت و سرمایه‌گذاری ملی درخصوص سوادآموزی است. فرصت زیادی در اختیار نداریم و ناگزیریم برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی، هر چه سریع‌تر سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کنیم. بنابراین، هرگونه اصلاحی در خط فارسی، که بتواند به روند سوادآموزی شتاب و آسانی ببخشد، گذشته از ارزش‌های انسانی آن، اقدامی در جهت منافع و مصالح ملی است و یکی از شرایط تحقق توسعه و محو کامل و قطعی بی‌سوادی از این سرزمین.

خط در نظام آموزشی

در این باره هم مطالعات و تجربه‌های متعددی صورت گرفته است، اما بالاخره جمع‌بندی نتیجه‌گیری‌های باصلاحیت‌ترین افراد در این زمینه، کسانی که در نظام آموزشی عملاً با مسئله خط و آموزش درگیر هستند، برای تصمیم‌گیری در زمینه خط حتماً باید منتشر شود. قابل فهم است که دولت برای پرهیز از بحث‌های حساسیت‌برانگیز و جدلی نخواهد به این عرصه وارد شود، اما سواد جامعه در شمار بنیادی‌ترین زیرساخت‌های اجتماعی است و دولت که سیاستگذاری، بسترسازی، و ایجاد زیرساخت جزو اولی‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه اوست، به هر حال نمی‌تواند در این خصوص بی‌تفاوت باشد یا خود را بی‌تفاوت نشان دهد. مقتضیات تغییر می‌کند، دوره‌های فشار و تنگنا می‌گذرد و سرانجام دولت باز با این واقعیت روبه‌رو می‌شود که خط از بنیادهای آموزش است و آموزش همگانی از مبرم‌ترین و نخستین تعهدات دولت است و ناگزیر است مانند دولت همه کشورهای که وارد مرحله توسعه شده‌اند، تصمیم بگیرد که خط با چه ویژگی‌هایی و به بهترین شکل می‌تواند در خدمت هدف‌های آموزش قرار بگیرد. البته دولت خردمند این تصمیم را بر پایه مطالعات تخصصی و آرای اهل فن می‌گیرد، اما پیش از آن، جامعه از راه مباحثات، طرح استدلال‌ها و انتشار گزارش‌های علمی موثق، باید نخست آگاه و سپس متقاعد شود که انضباط‌های نوشتاری از حیث آموزشی، ارتباطی، و اقتصادی تا چه حد تأثیر دارد و تا کجا به مصالح و منافع ملی مربوط می‌شود. اگر مشکل خط در نظام و دوره‌های آموزشی رسمی حل شود، بار جامعه در مراحل و در زمینه‌های دیگری که با خط مرتبط است، سبک خواهد شد. از این رو نظام آموزشی، نخست از همه، باید تکلیف خود را با خط روشن کند. فهم این نکته که نظام آموزشی با همه مقدرات اکنون و آینده کشور در اعماق پیوند دارد، به ظاهر ساده است، اما در واقعیت دست‌کم به آگاهی از تجربه‌های کشورهایی که میان نظام آموزشی و توسعه پیوند مستقیم برقرار ساخته‌اند، و همچنین مقایسه تجربه‌ها، نیازمند است.

آموزش زبان فارسی در خارج از کشور

این مقوله به دو دسته تقسیم می‌شود: الف. آموزش به غیرایرانیانی که فارسی می‌آموزند؛ ب. به نسل‌های دوم و سوم ایرانیانی که به‌ویژه خانواده‌هایشان اصرار دارند رابطهٔ فرزندانشان با ایران، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی گسسته نشود.

بسیاری از استادان غیرایرانی که در کشورهای مختلف فارسی می‌آموزند، از روش‌های مختلفی در آموزش خط استفاده می‌کنند. تجربه‌های این استادان را به طور مدون و جمع‌بندی شده در اختیار نداریم، حال آن‌که کم و بیش می‌دانیم که آهنگ و نسبت موفقیت در میان آنها یکسان نیست. البته آموختن خط فارسی به نسبت زبان‌های مختلف و شیوهٔ کتابت آنها، برای برخی اقوام دشوار و برای برخی دیگر نسبتاً آسان‌تر است. ولی به هر حال تا تجربه‌های مستقیم مدوّن شده را در اختیار نداشته باشیم، نمی‌توانیم در باب اجرا و ترویج سیاست‌های آموزش فارسی به بیگانگان تصمیم‌سنجیده‌تری بگیریم. آنچه اجمالاً احساس می‌شود، این است که میزان حساسیت عمومی موجود برای اجرا و ترویج چنین سیاست‌هایی به قدر کافی نیرومند نیست، حال آن‌که به لحاظ مشکلاتی که کشور طی بیش از دو دههٔ گذشته در زمینهٔ آموزش زبان فارسی به غیرایرانیان در خارج از کشور داشته است، این حساسیت باید افزایش بیابد و با آگاهی عمیقی نیز همراه شود. وظیفهٔ نهادهای مسئول است که جنبه‌های با اهمیت و آینده‌نگری‌های مربوط به این نکته را آن قدر گوشزد و در ابعاد گسترده تبلیغ کنند تا حساسیت‌های لازم، نیروی محرک تصمیم و اقدام جدی قرار بگیرد.

اما ایرانیانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، بنا به برخی آمارها از زبان مسئولان، گویا عده‌شان از چهار میلیون تن فراتر رفته است و بر شمار آنها بیش از پیش افزوده می‌شود؛ زیرا شمار جوانانی که در پی کار، تحصیلات بیشتر و زندگی مرفه‌تر تن به مهاجرت می‌دهند، ظاهراً با آهنگی شدت یافته‌تری در افزایش است. رقم ایرانیان مقیم امریکا، کانادا، استرالیا، و اروپا به حدی قابل توجه است که اتخاذ سیاست فرهنگی کاملاً کلان‌نگر، همسویین، آینده‌نگرانه و بسیار منعطفی را در قبال ایرانیان خارج از کشور ایجاب می‌کند. کسانی که ایرانیان مهاجر را از نزدیک دیده باشند، یا مدتی در خارج از کشور با آنها زندگی کرده باشند، خوب می‌دانند که میل خانواده‌های بی‌شماری به آموختن زبان و خط فارسی به فرزندانشان، به نسل‌های دوم و سوم، تا چه پایه عمیق است؛ به‌ویژه ایرانیانی که از پیشینهٔ تمدنی - فرهنگی کشور خود آگاه‌اند، این میل در آنها بسیار عمیق‌تر است؛ اما تلاشی که برای آموختن زبان و خط فارسی به فرزندانشان می‌کنند، جز در موارد اندک، با موفقیت

همراه نیست. کسانی که از نزدیک آشنا هستند، می‌دانند که دلایل آن بسیار است، اما عمده‌ترین دلیل این است که آموختن زبان اصولاً تابع نیاز است و اگر نسلی در محیطی این نیاز را احساس نکند، انگیزه‌ای برای آموختن آن نخواهد داشت. بسیاری از کشورها، که به این نکته به خوبی واقف شده‌اند، مجامع و محافل فرهنگیشان را در کشورهایی که در آنها اتباع دارند به گونه‌ای جاذب و پرکشش می‌کنند که کودکان در محیط و فضای آنها و به ضرورت نیاز به برقراری ارتباط، می‌کوشند تا زبان مادریشان را به عنوان ابزار اصلی ارتباط، درست به کار گیرند. در پی روان شدن زبان مادری، آداب، رسوم، هنر، موسیقی، و همچنین خط، به این نسل‌ها انتقال می‌یابد و پیوند میان زادبوم اصلی و کشور میزبان برقرار می‌ماند.

سیاست اداره مجامع و محافل فرهنگی برخی کشورها به درجه‌ای هوشمندانه، دست‌ودل‌بازانه و فعالانه است که نتیجه حاصل از آنها، به‌ویژه در خصوص برقراری و حفظ ارتباط و تشویق مهاجران به بازگشتن یا، در صورت بازنگشتن، یاری رساندن به زادبوم خود از راه‌های مختلف، به‌راستی تحسین‌برانگیز است.

مشکلی که خانواده‌های ایرانی در خارج با آن روبه‌رو هستند، این است که نمی‌توانند بدون وجود مجامع و محافل فرهنگی، انگیزه‌ای برای آموختن زبان، و به تبع آن خط، در فرزندانشان ایجاد کنند. ارتباط کودکان و نوجوانان و جوانان با هم، بهترین راه انتقال زبان و سایر جنبه‌های فرهنگی است. محیط خانواده‌های ایرانی، جز در مواردی استثنایی، به هیچ روی نمی‌تواند جای آن مجامع و محافل فرهنگی را بگیرد. از سوی دیگر، نسلی که با خط لاتینی بار می‌آید، خط فارسی را به‌ویژه به سبب حروف متفاوت برای صداهای یکسان و نبودن حروف مصوت، دشوار و غیرمنطقی می‌یابد؛ افزون بر آن که انگیزه‌های آموختن زبان و خط نیرومند نیست. برخی خانواده‌ها برای آموزش زبان و خط به اعمال فشار یا برنامه‌های ویژه‌ای متوسل شده‌اند که تا جایی که این بنده تجربه مستقیم و اطلاع دارد، نتیجه معکوس بخشیده است.

در هر حال این نسل‌ها را نمی‌توان به همین وضع رها کرد. سیاست غیرفعال در این خصوص، می‌تواند به بی‌تفاوتی جهولانه و به خطاهای فرهنگی جبران‌ناپذیر تعبیر شود. بریدن پیوند نسلی با فرهنگ و زادبوم خود، به گناه این که خانواده‌های آنها به دلایلی کشور را ترک کرده‌اند، یا بی‌اعتنایی، بی‌توجهی، مسئولیت‌نپذیرفتن در این زمینه و امثال اینها، خبط جبران‌ناپذیر سیاسی و فرهنگی است. اقدام عاجل در راه ایجاد، توسعه فعال و

جاذب کردن خانه‌های فرهنگ در خارج از کشور، و درک کردن عمیق اوضاع و احوال فرهنگی، اجتماعی و محیطی نقاطی که خانه‌های فرهنگ در آنها دایر است یا دایر می‌شود، و نیز استفاده از هرگونه ابداع و تدبیری که در این گونه مراکز و در کنار آموزش و انتقال زبان فارسی، بتواند آموزش خط فارسی را تسهیل و این خط را از هر حیث خردپذیر کند، گام مناسب در جهت درست است.

عصر انقلاب دیجیتال و مسئله خط

انقلاب دیجیتال، دنباله تکمیل‌گر انقلاب اطلاعاتی، انقلاب ارتباطی، انقلاب الکترونیکی و نیز به تعبیر برخی، ترکیبی از اینها به نام انقلاب شبکه‌ای است؛ تأکید بر «شبکه» از این روست که همه فعالیت‌های جهان، بدون استثنا، بر گونه‌هایی از نظام ارتباطی استوار است و همه نظام‌های ارتباطی به استفاده از شبکه یا کاربردهای شبکه‌ای متکی شده‌اند. هیچ‌گونه برنامه‌ریزی و طراحی در جهان امروز یا برای آینده، دیگر نمی‌تواند شبکه‌ها را نادیده بگیرد و شبکه بدون زبان، منطق، نمادها و قراردادهای مشترک کارآمدی ندارد. هر چیزی که به اطلاع تبدیل شود، به ناگزیر باید قابلیت ذخیره، بازیابی، و انتقال و جابه‌جایی داشته باشد، و هر چیزی که به خط نوشته شود و بر رسانه‌ای ثبت گردد، دیجیتال می‌شود و ماده ذخیره، بازیابی، و جابه‌جایی. از سوی دیگر، رسانه‌هایی که اطلاع به واسطه آنها انباشت و بازیافت می‌شود، به سرعت در حال تغییر و تکوین است. سیر انقلاب‌هایی که یاد کردیم، به سمت سرعت‌ها و دقت‌های بیشتر است و بنابراین هر رسانه‌ای که بتواند به سرعت‌ها و دقت‌های بیشتری پاسخ بگوید، جای رسانه‌های دیگر را می‌گیرد. این، روند عمومی جهان شبکه‌ای شده است و هر زبانی که بخواهد با خط یا هرگونه نماد نوشتاری‌اش وارد این روند عمومی شود، ناگزیر است که منطق شبکه‌ای را در نظر بگیرد، و گرنه در سازوکارهای داد و گرفت اطلاعات ممکن است حجم عظیمی از اطلاعات را از دست بدهد. این نکات که به زبان غیر فنی و ساده، و به ویژه برای کسانی گفته شد که به مسائل زبان و خط فارسی و فرهنگ ایرانی علاقه‌مندند، اما ممکن است با تعبیرهای عصر اطلاعات زیاد آشنا نباشند، مبنای اصلی بحث خط و تغییر و اصلاح آن در عصری است که با آن رویاروی شده‌ایم.

بنیاد آموزش بر انتقال است و انتقال در عصر شبکه‌ای سوای معنای معهود آن — که حرکت دانسته‌ها، تجربه‌ها، اندیشه‌ها، نگرش‌ها و متغیرهای دیگر وابسته به آنها از فرد به فرد، جمع به جمع، فرد به جمع، جمع به فرد و ترکیب‌های دیگر فردی-جمعی است —

جابه‌جایی از راه شبکه را در دامنه معنای خود قرار داده است. آموزش در عصر شبکه‌ای - هر چند از همه امکانات پدیده‌های چند رسانه‌ای، که روز به روز در حال تنوع بیشتر است استفاده کند - باز متکی به خط است. پس اگر خط از مجموعه نمادهای استاندارد شده به مجموعه‌های متفرقی تبدیل شده باشد، که بر سر آنها توافق نظر نیست، انتقال شبکه‌ای با اختلال روبه‌رو می‌شود. در عصر شبکه‌ای، اختلاف نظر در املائی کلمات می‌تواند در راه بازشناسی و بازیابی اطلاعات مانع و اختلال ایجاد کند و هدف اصلی آموزش به این ترتیب نقض شود.

در عرصه پژوهش و فرهنگ، ابعاد مسئله چه بسا کمتر از آموزش نباشد. بخش عمده‌ای از میراث - که حفاظت از آن در درجه نخست، انتقال آن در مرحله دوم، و مطالعه و پژوهش در زمینه آن در وهله سوم، از وظایف عدول‌ناپذیر است - با فناوری دیجیتال قابل تبدیل به ماده شبکه‌ای است. در همه کشورهای که به این فناوری مجهز شده‌اند، میراث خطی، و حتی آثار چاپی، دیجیتال می‌شوند. بنابراین، تصمیم درباره خط و یکنواخت کردن نمادهای نوشتاری می‌تواند به انباشت و بازیافت، و در گام‌های بعدی، پردازش حجم عظیمی از اطلاعات کمک کند که بدون تردید سرچشمه تحولاتی بزرگ در عرصه پژوهش و فرهنگ خواهد بود.

ورود به عصر جهانی شده، ورود به عصر شبکه‌ای شده، ورود به عصری که بازار جهانی شده معنای شهروندی را تغییر می‌دهد و ورود به عصری که جمعیت‌ها با فرهنگ‌های متفاوت در محیط‌هایی کار و زندگی می‌کنند که عامل‌هایی جز آنچه پیشتر جمعیت‌های همکار را تشکیل می‌داد بر آن مؤثر است، و تغییرات و تحولات دیگری که دارد از راه می‌رسد، اقتضا می‌کند که در سیاست‌های فرهنگی، آموزشی، و ارتباطی تجدیدنظر کنیم و در تجدیدنظر این نکته را حتماً لحاظ کنیم که بخشی از شهروندان کشور، با همه حقوق مدنی‌شان، و فراتر از آن یا در کنار آن با حقوق فرهنگیشان، می‌توانند شهروند باشند یا حق دارند که شهروند باشند، اما الزاماً در یک نقطه بخصوص زندگی نکنند. این دسته از شهروندان پراکنده و خانواده‌هایشان را آن دسته از کشورهایی که واقعیت جهان امروز را پذیرفته‌اند، از فرهنگ خود دور نمی‌کنند؛ و به عکس سعی می‌کنند پل ارتباطی میان آنها و کشورشان، که هم می‌تواند پل فرهنگی باشد و هم پل اقتصادی، علمی، فنی، مالی، و جز آن، برقرار بماند. و حتی تحکیم شود. این پل مادامی می‌تواند استوار باشد که نقش دادوستد آن به رسمیت شناخته شود، و ارتباط و دادوستد جز با تمهیدات تسهیل‌گر پایدار نمی‌ماند. زبان

گفتاری و نوشتاری بنیاد این ارتباط است و از همین روست که تجدید نظر در سیاست‌های فرهنگی و ایجاد نیروهای جاذب به سمت کانون‌های فرهنگی، ضرورت دنیای جهانی شده امروز است.

شیوه خط در خودکشور

مقدار وقت، نیروی ذهنی و هزینه‌ای که در چند دهه اخیر، به گونه‌ها و به عناوین مختلف، صرف شیوه خط (رسم الخط) فارسی شده است، بنا به تخمین، به قدری هنگفت به نظر می‌رسد که با خود موضوع یا اهمیت موضوع هیچ تناسبی ندارد، و احتمالاً با موازین و زمینه‌های اقتصاد فرهنگی هم بی‌تناسب باشد. با این حال، بحث درباره شیوه خط فارسی همچنان ادامه دارد، و به موازات آن اختلاف نظر و سلیقه‌ها هم ادامه یافته است. تشتتی که نشر کشور با آن روبه‌روست و بیشتر ناشران از روش‌های مخصوص خود پیروی می‌کنند، در عمل به تشتت موجود دامن می‌زند و سبب می‌شود که نیروی ذهنی و مبالغی بسیار در مقوله‌ای کاملاً صوری، که شاید هیچ‌گونه تأثیری هم بر محتوا نداشته باشد، به راهی سترون کشانده شود.

کوشش‌هایی که تاکنون به این قصد انجام گرفته است تا شیوه خطی بر مبنای استدلالی ایجاد و تثبیت شود، ظاهراً نه تنها به نتیجه مؤثری نینجامیده است، بلکه واکنش‌های غیراستدلالی نیرومندتری هم برانگیخته است. این که نهادهای وابسته به دولت در انتشاراتشان خط را به شیوه‌ای یگانه یا نزدیک به هم بنویسند، اما نشر غیردولتی و نشریه‌های آزاد خود را در نگارش کاملاً آزاد حس کنند، از شقاقی خبر می‌دهد که به هر حال پیامدش همگرایی نیست. کسانی را که خارج از نظامات می‌نویسند و منتشر می‌کنند، نمی‌توان ملزم کرد که حتماً خط را مطابق با شیوه‌های خاص بنویسند، و نباید هم ملزم کرد، اما اختلاف روشی که به اتلاف وقت، سرمایه، اختلال در آموزش، تشتت صوری ناسودمند به حال محتوا و مغایر با روندهای وحدت بخش و سرعت بخش در انباشت و بازیافت اطلاعات در عصر دیجیتال و نظایر اینها بینجامد، بی‌تردید دارای اهمیت ملی است و اقتصاد فرهنگی، آموزشی، پژوهشی، و جز آن، اقتضا می‌کند که سرمایه‌های ملی بیهوده تلف نشود.

عوض شدن گرایش‌ها در شیوه خط در دهه‌های گذشته، نشان نمی‌دهد که استدلال نیرومندتر یا متقاعدکننده‌تری، استدلال‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار داده باشد. در عرصه‌ای که حس زیبایی‌شناخت می‌تواند بر استدلال غالب شود و استدلال‌های گوناگون

تاب رویارویی با حس‌های زیبایی‌شناسانه را ندارد، جز تلاش در راه دست یافتن به شیوه‌ای که با سلیقه‌های مختلف سازگارتر باشد و آنها را همگرا کند، اقدام‌های دیگر احتمالاً بی‌نتیجه خواهد بود. فرهنگستان زبان و ادب فارسی پس از چند سال بحث و گفت‌وگو، کوشید تا با انتشار جزوه‌ای به این نابسامانی سامانی بدهد، اما از واکنش‌ها در برابر این جزوه، به نظر می‌رسد که منشأ اختلاف سلیقه‌ها در انتخاب شیوه خط، بیشتر روانی و روان‌شناختی است تا استدلالی. بخش خصوصی که بار عمده نشر کشور را به عهده دارد، در آثار منتشر شده‌اش به شیوه‌ای گرایش نشان می‌دهد که با روش پیشنهادی فرهنگستان از جهاتی به کلی مغایر است. اگر کتاب‌های درسی و دانشگاهی از شیوه فرهنگستان پیروی کنند و کتابدوستان و رمان‌خوانان و مجله‌خوانان خواندنی‌های دوست‌داشتنی خود را همچنان با خطی متفاوت با شیوه رایج در منابع رسمی آموزش بخوانند، کوشش فرهنگستان و نهادهای مشابه آن به چه نتیجه‌ای دست خواهد یافت؟ دور شدن سلیقه‌ها در نشر آزاد از نشر دولتی و وابسته به دولت حتماً دلیل و علتی دارد که آن را نمی‌شناسیم، اما گمان می‌کنم حتی اگر نظرخواهی محدودی در این زمینه به عمل می‌آوردیم و علت‌ها را از سلیقه‌های مختلف جویا می‌شدیم، برای نزدیک کردن سلیقه‌های متفاوت به هم در موضع بهتری قرار می‌گرفتیم. اگر رهیافت‌های صرفاً پژوهشگرانه و متکی به مطالعات دستوری و زبان‌شناختی به استقرار شیوه‌ای نمی‌انجامد که با میانگین سلیقه جامعه تطابق داشته باشد، پافشاری بر چنین رهیافتی طبعاً واکنش‌ها را به سمت نگرش‌های تندروانه‌تری سوق می‌دهد و پیداست که به تدریج بیشتر می‌انجامد و ادامه تدریج هم از هر حیث زیانبار است.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

- خط از زبان، کاربردهای زبان و سیاست‌های فرهنگی، آموزشی، ارتباطی و نظایر اینها جدایی‌پذیر نیست؛ بنابراین، کوشش‌هایی که در زمینه اصلاح خط به عمل می‌آید، اما جنبه‌های مرتبط با آن را نادیده می‌گیرد، به نتیجه نمی‌رسد.

- رهیافت استدلالی به خط فارسی، که سرشت زیبایی‌شناخت آن بر جنبه‌های دیگرش غالب است، ظاهراً تاکنون ثمری به بار نیاورده، و روان‌شناسی تفاوت‌گرایش در شیوه خط، قلمروی است که تاکنون به آن توجه نشده است.

- موقعیت زمانی، موقعیت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در جهان کنونی ایجاب می‌کند که در سیاست‌های فرهنگی، آموزشی و ارتباطی تجدیدنظر کنیم و به خط فارسی از

دیدگاه جایگاه و کارکرد آن در روند این تجدیدنظر نگاه کنیم.

- درنگ و تعلل در راه تسهیل و تسریع سوادآموزی بزرگسالان، آموزش خط به نوآموزان و نسل‌های دوم و سوم ایرانیان خارج از کشور، خبط جبران‌ناپذیر سیاسی و فرهنگی و خسران ملی است.

- ورود به عصر جهانی شده و ارتباطات شبکه‌ای جهانی، انباشتن، بازیافتن و جابه‌جا کردن حجم‌های عظیم اطلاعات، که از الزامات جهان کنونی است، بدون تجدیدنظر در خط و قانونمند کردن آن ممکن نیست، و موقعیت فرهنگی و ضرورت طرح‌های توسعه ملیمان ایجاب می‌کند که در باب رفع کاستی‌ها، اصلاح و تکمیل خط فارسی، درست و به هنگام تصمیم بگیریم.

- تجربه کشورهای که دو نظام الفبایی را در کنار هم و برای کاربردهای متفاوت به کار می‌گیرند، می‌تواند موضوعی قابل مطالعه باشد. نظام اصلاح و تکمیل شده‌ای از خط که بتواند به‌ویژه در مراحل نخستین آموزش، وظایف زبان‌آموزی و نگارش را تسهیل کند و نیز برای مقاصد انباشت و بازیافت اطلاعات در کاربردهای شبکه‌ای و دیجیتال به منزله نظامی قانونمند عمل کند، شاید موضوع نامناسبی برای بحث و بررسی بیشتر نباشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی